

## در محضر جناب آقای دکتر علی اکبر سیف



اشاره:

جناب آقای دکتر علی اکبر سیف (متولد ۱۳۲۰ نهاوند)، استاد پایه‌ی ۲۵ در گروه روان‌شناسی تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی، از چهره‌های علمی و شناخته‌شده‌ی کشور هستند که با تدریس و نیز تألیفات و مقالات متعدد خویش منشأ خدمات ارزشمندی شده‌اند. ضمن تشکر از ایشان که دعوت فرهنگیان را برای مصاحبه پذیرفتند و با آرزوی توفیق بیش‌تر برای ایشان و نیز با تشکر از گروه مصاحبه، به درج این گفت‌وگوها می‌پردازیم.

«فرهنگیان»

لطفاً مختصری درباره‌ی زندگی، تحصیلات و مسئولیت‌هایی که داشته‌اید توضیح دهید.

من در سال ۱۳۲۰ در محله‌ی قلعه باغچه (قلا باغچه) واقع در انتهای کوچه‌درازه در یک خانواده‌ی کشاورز در نهاوند متولد شدم. پدرم را در دوسالگی از دست دادم و تا بیست و پنج سالگی با مادرم زندگی می‌کردم. تنها فرزند خانواده بودم، ضمن این که هم از جانب مادر و هم از جانب پدر دارای یک برادر و دو خواهر هستم. اما من با آنها زندگی نکرده‌ام و تنها نزد مادرم بزرگ شدم.

تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در نهاوند گذراندم. در سال ۱۳۴۱ در رشته‌ی ریاضی با رتبه‌ی اول کلاسی از دبیرستان فیروزان نهاوند دیپلم متوسطه را گرفتم، اما به دلیل مشکلات مالی نتوانستم وارد دانشگاه بشوم و ادامه‌ی تحصیل بدهم. در زمستان سال ۱۳۴۱ داوطلبانه وارد خدمت سربازی (سپاه دانش) شدم و پس از گذراندن چهارماه دوره‌ی تعلیمات نظامی در شیراز، به مدت دوسال در روستای گنبدکبود (گنبد کیو) نهاوند به عنوان معلم دوره‌ی ابتدایی انجام وظیفه کردم.

در سال ۱۳۴۳، از سوی وزارت آموزش و پرورش مأمور شدم یک دوره‌ی یک‌ساله را، برای سرپرستی سپاه دانش، در تهران بگذرانم. پس از پایان این دوره و اخذ گواهی‌نامه‌ی سرپرستی سپاه دانش، به نهاوند بازگشتم و برای مدت کوتاهی سرپرست سپاه دانش نهاوند شدم. در پایان دوره‌ی سرپرستی سپاه دانش، برای انتخاب گروهی به منظور گذراندن دوره‌ی لیسانس آموزش و پرورش امتحانی برگزار کردند که من در آن شرکت کردم و قبول شدم. از این رو مجدداً برای گذراندن سه سال دیگر در دانشسرای عالی تهران و اخذ مدرک لیسانس آموزش و پرورش مأمور به ادامه‌ی تحصیل شدم. از میان ۲۶ نفری که برای گذراندن دوره‌ی لیسانس انتخاب شده بودند، پنج نفر به

دریافت یک بورس دوماهه از طرف دولت آمریکا برای مسافرت به آمریکا و بازدید از مراکز آموزشی آمریکا انتخاب شدند، که من نیز یکی از آنها بودم.

بنابراین، در تابستان ۱۳۴۵ با هزینه دولت آمریکا دیداری از آن کشور داشتم و همین سفر و دیدن تعدادی دانشگاه‌های آن سبب شد که وقتی اعلام کردند قرار است چند نفر از شاگردان ممتاز دوره‌ی لیسانس را برای اعزام به خارج انتخاب کنند، تلاش کردم ضمن گذراندن دوره‌ی تحصیلات لیسانس، برای دریافت بورس تحصیلی و اعزام به خارج موفق بشوم و خوش‌بختانه با اخذ رتبه‌ی اول در میان فارغ‌التحصیلان دوره‌ی لیسانس، در سال ۱۳۴۷ برای گذراندن دوره‌ی فوق‌لیسانس و دکتری در رشته‌ی روان‌شناسی تربیتی به دریافت بورس تحصیلی از سوی وزارت علوم و آموزش عالی ایران برگزیده شدم.

سرانجام در پاییز ۱۳۴۸ برای ادامه‌ی تحصیل راهی آمریکا شدم. متأسفانه در همین سال و چند ماه پیش از مسافرت به آمریکا مادرم را از دست دادم. به هر حال، از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ در دانشگاه ایلینویز جنوبی آمریکا به تحصیل در رشته‌ی روان‌شناسی تربیتی مشغول شدم. در ترم دوم تحصیل، همسر (خانم دکتر خدیجه علی‌آبادی)، که در سال قبل از آن با هم نامزد شده بودیم، به صورت مکاتبه‌ای به عقد من درآمد و در آمریکا به من ملحق شد.

این دوره‌ی تحصیل در آمریکا کلاً چهار سال طول کشید و در این مدت به دریافت مدرک فوق‌لیسانس (کارشناسی ارشد) و دکتری (PH.D.) در رشته‌ی روان‌شناسی

تربیتی نایل شدم. در فاصله‌ی دو مقطع تحصیلی، فرزند اولمان «ایران» که اکنون پزشک است، متولد شد.

در سال ۱۳۵۲ به وطن برگشتیم و در دانشسرای عالی سپاه، جایی که از آن لیسانس گرفته بودم، شغل استادی دانشگاه را آغاز کردم. از آن زمان تاکنون، که سی سال می‌گذرد، به کار تحصیل و تحقیق در آموزش عالی اشتغال داشته‌ام. ابتدا با دانشسرای عالی سپاه دانش و بعد با دانشگاه سپاهیان انقلاب همکاری داشتم و فعلاً در دانشگاه علامه طباطبایی مشغول هستم.

علاوه بر تدریس و تحقیق در دانشگاه، سمت‌های جنبی من عبارت بوده‌اند از دو سال ریاست دانشکده‌ی علوم تربیتی در دانشگاه سپاهیان انقلاب (که بعدها به دانشگاه ابوریحان بیرونی تغییر نام داد)، مدتی مدیریت گروه روان‌شناسی در دانشگاه پیام نور و سپس مدیریت گروه روان‌شناسی تربیتی در دانشگاه علامه طباطبایی و اکنون با سی سال سابقه‌ی کار در آموزش عالی و جمعاً چهل سال سابقه‌ی کار دولتی به عنوان استاد پایه‌ی ۲۵ در گروه روان‌شناسی تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی فعالیت دارم.

آقای دکتر چه طور شد نام «ایران» را برای فرزندان انتخاب کردید؟

من و همسر همیشه وطنمان را دوست داشته‌ایم به خصوص در آن زمان که از کشورمان دور شده بودیم، خیلی دلمان برای ایران تنگ شده بود. فکر کردیم بهترین روش یادآوری وطن گذاشتن نام آن بر روی دخترمان است.

نام خانوادگی سیف و سیفی در نهاوند زیاد است. آیا آنان به یک شخصیت تاریخی انتساب دارند؟

راستش من نمی دانم. حدس می زنم این اسم ها به «سیف الدوله» یا «سیف السادات» نامی منتسب باشد. من خیلی کنجکاوی نکرده ام. به هر حال، نسل قبلی برای نسل بعدی، اسمی انتخاب می کند و به نظر مهم نیست که چه هست و ریشه اش از کجاست.

لطفاً از دبستان و دبیرستان هایی که در آن تحصیل کرده اید بگوئید. از کلاس ها، همکلاسی ها، معلمان و شیوه های تدریس آن سال ها.

من دوره ی ابتدایی را در «دبستان بدر» که در سر «کوچه درازه» نزدیک خانه مان بود گذراندم. از دوستان دوره ی ابتدایی کسان زیادی را به یاد ندارم. چون خیلی از آن ها ترک تحصیل کردند و مدرسه را ادامه ندادند. از معلمان هم نام های زیادی به یادم نمی آید، به جز آقای سمیعی که خیلی با محبت بود و آقای فخرالعلمایی که مدیر پدرمآبانه ای بود.

بعد از دبستان در دبیرستان های «فیروزان» و «ابن سینا» تحصیل کردم و خوش بختانه از این مدارس معلمان خوبی را به یاد می آورم و همیشه ذکر نامشان برای من همراه با احساس غرور و قدردانی است. کسانی که بلافاصله نامشان به یادم می آید آقایان زابلی، کابلی و آذری هستند. معلمان خوب زیاد داشتیم، اما این سه نفر بیش تر از بقیه بر من تأثیر گذاشتند و به یادم می آیند.

دوستان دبیرستان خوب و صمیمی فراوان داشتم. ولی چون حافظه ی خوبی برای اسم ها ندارم و می ترسم، ضمن فهرستی که ارائه می دهم، نام عزیزانی از قلم بیفتد ترجیح

می‌دهم اسم کسی را به زبان نیورم . اما همیشه به یادشان هستم و خوشبختی‌شان را آرزو می‌کنم.



در خصوص شیوه‌ی تدریس معلمان آن سال‌ها و مقایسه‌اش با این سال‌ها ، به نظرم آن قدرها تفاوت نداشته‌است. کلاس همواره بر حول شخصیت معلم می‌چرخد و خوب و بدِ روش آموزشی وابسته به خود معلم است نه عوامل و امکانات جانبی . تا آن‌جا که من به یاد می‌آورم معلمان آن سال‌های من در نیاورند همه شخصیت‌های گران‌قدری بودند . ضمن این‌که طبعاً سخت‌گیر و مقتدر هم بودند. اما، به رغم سخت‌گیری بسیار، دلسوز بودند و برای ما وقت و نیرو صرف می‌کردند. من اقتدارگرایی محبت‌آمیز را از آن معلمان آموختم، و اعتقاد دارم، چه در نقش والدین خانواده و چه در نقش معلم

کلاس، اقتدار همراه با همدلی و محبت بهترین شیوه‌ی تربیتی است. تحقیقات تربیتی نیز همین را ثابت کرده است.

اجازه بدهید قدری در این باره بیش تر توضیح بدهم. چون صحبت از معلم و معلمی و سبک تربیتی است، نمی‌خواهم سوء تفاهمی پیش بیاید. در کل می‌توان سبک‌های تربیتی را در سه دسته قرارداد: استبدادی، بی‌بندوباری و اقتداری.

سبک تربیتی استبدادی که هم نوع معلمی‌اش را دیده‌ایم، هم نوع والدین و هم نوع حکومتی‌اش را، سبکی است که در آن همه‌ی تصمیم‌ها را یک فرد می‌گیرد و بقیه باید از آن اطاعت کنند.

بنابراین، در کلاس معلم مستبد، تنها معلم است که بر سرنوشت کلاس حکومت می‌کند و هیچ شاگردی حق اظهار وجود ندارد. در مقابل سبک استبدادی، سبک بی‌بندوباری وجود دارد که در آن هیچ قاعده و ضابطه‌ای حاکم بر رفتار افراد نیست و هر کسی به هر طریقی که دلش خواست عمل می‌کند. مثلاً در کلاس درس معلمی که سبک بی‌بندوباری را به کار می‌بندد نوع هرج و مرج حاکم است و هر کسی اصطلاحاً ساز خودش را می‌زند. از لحاظ تربیتی هر دو سبک فوق مذموم‌اند، چه واحد اجتماعی آن کلاس درس باشد، چه محیط خانواده و چه یک جامعه.

سبک اقتدارگرایی که به آن سبک دموکراسی قانون‌مدار نیز گفته می‌شود هم بر روابط دو جانبه و احترام متقابل بین افراد متکی است و هم بر ضوابط قانونی استوار است. در کلاس درسی که با سبک اقتدارگرایی اداره می‌شود، معلم و شاگردان با رعایت حقوق یک‌دیگر رفتار می‌کنند و نسبت به هم احترام کامل به جای می‌آورند، اما تا آن‌جا که رفتارشان در محدوده‌ی قوانین و مقرراتی باشد که خود وضع کرده‌اند یا دیگران وضع کرده‌اند و آن‌ها قبولشان دارند.

معلم اقتدارگرا در آغاز کار پس از مذاکره و بحث و تبادل نظر با شاگردانش بر سر ضوابطی که باید طرفین رعایت کنند به توافق می‌رسد. در ضمن حق و حقوق معلم و شاگردان نیز به وضوح مشخص می‌شود و همه‌ی اعضای کلاس می‌پذیرند که به ضوابط تعیین شده گردن نهند. از آن پس کلاس با اقتدار اداره می‌شود و کسی حق ندارد به میل خود، خلاف ضوابط عمل کند، یا چون او می‌خواهد حق دیگران را به نفع خود زیر پا گذارد.

اگر از چارچوب کلاس درس بیرون بیاییم و یک جامعه را در نظر بگیریم امتیازهای سبک دموکراسی مقتدرانه بیش‌تر روشن می‌شود. در جامعه‌ای که همه چیز طبق قانون صورت می‌پذیرد، قوانین را مردم وضع می‌کنند، هر وقت احساس کنند قانون باید اصلاح شود می‌توانند آن را عوض کنند و هیچ شخص و مقامی به طور خودسرانه عمل نمی‌کند و همه در محدوده‌ی قانون به هم احترام می‌گذارند، سالم‌ترین روابط اجتماعی حاکم است.

همان‌طور که قبلاً گفتم، بیش‌ترین تحقیقات تربیتی و روانشناسی اجتماعی نشان داده است سبک اقتدارگرایی مؤثرترین سبک تربیتی چه در درون خانواده، چه در محیط آموزشگاه و چه در محیط‌های دیگر اجتماعی است.

معمولاً کودکی و جوانی یک نهودی بدون انس و آمیختگی با طبیعت زیبا و باغ‌های نهودند سپری نمی‌شود. نظر جناب عالی چیست؟

نهودند از نظر من یعنی باغ و صحرایش. این روزها هم که گه‌گاه سفری به نهودند می‌کنم به امید دیدن باغ و بیابان آن است. انس و الفت من با باغ و صحرای نهودند بسیار زیاد است. زیرا کودکی‌ام را در ارتباط با باغ و صحرای نهودند گذرانده‌ام. اکثریت



بستگان من کشاورز و باغ دار بوده اند و بیش تر اوقات تعطیل و تفریح من با ایشان و در باغ و صحرا سپری می شد. افزون بر آن، در دوران تحصیل و به خصوص سال های آخر دبیرستان، برای مطالعه ی دروس و آماده شدن برای امتحانات، راهی باغ و صحرا می شدیم. برای ما باغ های نهانند هم تفریحگاه بود هم قرائت خانه و کتابخانه. پای قلعه (پاقلا) محله ی آشنا برای هر نهانندی است، لطفاً از پا قلا سخن بگویند.

کلمه ی پاقلا برای من بسیار خاطره انگیز است. طبعاً محیط زندگی کودکی هر کسی برایش خاطره انگیز است، به ویژه که آن یادآور خاطرات خوب باشد، خوش بختانه پاقلا برای من یادآور خاطرات غالباً خوب است.

من در میدان پاقلا شاهد نقالی های زیبا، معرکه گیری ها دیدنی و تعزیه های به یادماندنی بوده ام. البته طبق اصول اولیه ی روان شناسی، معمولاً خاطرات خوش کودکی حفظ می شوند، اما متأسفانه من خاطرات دردناکی نیز از پاقلا و کوچه درازه به یاد دارم. خاطراتی مربوط به تنگ دستی، بیماری و فقر فرهنگی مردم آن.

سخت کوشی در دوران تحصیل از جناب عالی چهره ای استاد و صاحب نظر ساخته است. لطفاً از آن سال ها و تحمل سختی های کارساز بفرمایید.

سال های دهه های ۱۳۲۰، ۱۳۰۰، و اوایل ۱۳۴۰ که من در نهانند زندگی می کردم، سال های سختی برای زنده ماندن بود، به ویژه برای مردم فقیر پای قلعه و کوچه درازه، به طوری که تمامی اعضای یک خانواده برای کسب لقمه ای نان باید سخت تلاش

می‌کردند. اما درباره‌ی خود من، سخت‌کوشی عمدتاً به سال‌های تحصیل به خصوص سال‌های تحصیل در دبیرستان، باز می‌گردد.

سخت‌کوشی و جدیت در تحصیل نوع خاصی از سخت‌کوشی است. بر خلاف تصور عموم که درس خواندن و تحصیل علم را کار آسانی می‌دانند، من اعتقاد راسخ دارم که کار بسیار جدی و سختی است. این موضوع را تحقیقات روان‌شناسی یادگیری نیز به اثبات رسانده‌است.

جدی درس خواندن و زحمت کشیدن برای یادگیری مطالب علمی کاری به غایت خسته‌کننده است. بسیار خسته‌کننده‌تر از کار جسمی. خستگی حاصل از کار جسمی وقتی به استراحت می‌انجامد، سریع از بین می‌رود، اما خستگی کار ذهنی بسیار پایدار است.

سببش آن است که انسان به هنگام اشتغال به کارهای فکری مانند، یادگیری مطالب درسی، تمام مدت در حال هشیاری است و این هشیاری مداوم است که خستگی مفرط به بار می‌آورد. این که همه می‌گویند معلمی کار خسته‌کننده‌ای است، درست است. دلیلش هم این است که معلم تمام مدتی که در کلاس مشغول تدریس و کنش متقابل با دانش‌آموزان یا دانشجویان است، ذهنش فعال و هشیار است و همین خستگی به بار می‌آورد. از این رو بسیاری انسان‌ها ترجیح می‌دهند کار بدنی انجام دهند، اما کار فکری نکنند.

از آن‌جا که توفیق در تحصیل و یادگیری مطالب علمی مستلزم کار خسته‌کننده است، خیلی از دانش‌آموزان از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند. البته تلاش برای یادگیری و کار فکری می‌تواند پیامد ارضاکننده داشته باشد، که به خستگی‌اش می‌ارزد.

ما در روان‌شناسی یادگیری، اصطلاحاً به دانش‌آموزان و دانشجویانی که درست مطالعه می‌کنند و دارای راهبرد (استراتژی) صحیح هستند، می‌گوییم یادگیرندگان راهبردی (یا استراتژیکی). اینان نتیجه‌ی مثبت یادگیری خود را گام به گام احساس می‌کنند و این نظارت بر یادگیری و کسب موفقیت، قویاً خستگی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و موجب می‌شود این افراد از کار یادگیری دست نکشند. البته این‌ها نیز خسته می‌شوند، اما نتیجه‌ی مثبتی که بر اثر تلاش نصییشان می‌شود خستگی را جبران می‌کند.

خوش‌بختانه من در دوران تحصیل همواره این احساس را داشته‌ام و به همین سبب، به‌رغم خستگی حاصل از کوشش برای یادگیری، از کار دست نمی‌کشیدم.

**کدام معلم یا معلمانی در تحول فکری و علمی شما بیش‌تر تأثیرگذار بوده‌اند؟**

همان‌طور که عرض کردم، غالب معلمان دوره‌ی تحصیلات من در نهادند شخصیت‌های بزرگوار و دوست‌داشتنی بودند و من از آن‌ها بسیار تأثیر پذیرفتم. قطعاً اگر تأثیر آنان نبود من با داشتن مدرک ریاضی و شاگرد اولی از دبیرستان، برای ادامه‌ی تحصیل در دانشگاه، رشته‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی تربیتی را، که در آن غالباً معلم تربیت می‌شود، انتخاب نمی‌کردم. اما ترجیح می‌دهم شخص یا اشخاص خاصی را نام نبرم، چون می‌ترسم کسانی از قلم بیفتند که من این کار را دوست ندارم.

من اکنون چهل سال است که معلم هستم و طبیعی است که قدر معلمانم را خوب می‌شناسم. البته باید یادآور شوم که علاوه بر معلمانم در نهادند خوش‌بختانه هم در

چهار سال تحصیلات دوره‌ی لیسانس (کارشناسی) در تهران از فیض استادان ممتاز و ارجمندی برخوردار بوده‌ام و هم در چهار سال تحصیلات دوره‌ی فوق‌لیسانس (کارشناسی ارشد) و دکتری در کشور آمریکا از استادان بسیار دانشمند و دوست‌داشتنی بهره‌گرفته‌ام. یاد همه گرامی باد.

آیا در نهادند به معلمی اشتغال داشته‌اید؟ از خاطرات آن بگویید.

بله، قبلاً عرض کردم در دوره‌ی سپاه دانش دو سال معلم روستای «گنبد کبود» بودم. از آن دوره خاطرات بسیار شیرینی دارم. مردم گنبد کبود بسیار به من محبت کردند و از من مثل پسرشان مواظبت کردند. من هم همه را دوست داشتم و هرگز خوییشان از یادم نمی‌رود.

حالا به عنوان یک استاد دانشگاه و چهره‌ی سرشناس علمی، سعی کرده‌اید به آن‌جا سری بزنید و با آن مردم دیداری داشته باشید؟ قطعاً خیلی از آنان و فرزندان‌شان شما را می‌شناسند و به خاطر می‌آورند.

راستش به دو دلیل، نه. یکی این که خیلی از کسانی که در دوره‌ی خدمتم در آن سال‌ها در گنبد کبود به من محبت می‌کردند از من خیلی بزرگ‌تر بودند و حالا دیگر زنده نیستند و من دلم نمی‌خواهد جای خالی آنان را ببینم. چون زندگی آن وقت‌های گنبد کبود برای من مجموعه‌ای از اشخاص و محیط طبیعی آن بود. دوم این که نمی‌خواهم با رفتن به محیط تازه‌ی گنبد کبود که دیگر آن محیط قدیمی نیست و با

دیدار از کسانی که دیگر آن کسان قدیم نیستند، خاطرات خوب آن زمان را از ذهنم بزدایم.

باز هم مجبورم یک اصل دیگر روان‌شناسی را یاد آور شوم. همواره خاطرات گذشته تحت تأثیر خاطرات تازه محومی شوند. یعنی خاطرات جدید جای خاطرات گذشته را، که مرتبط به یک موقعیت واحد بوده‌اند، می‌گیرند. من این موضوع را در موارد دیگر تجربه کرده‌ام و پشیمانم. از جمله این که خاطرات بسیار شیرینی از کودکی و رابطه‌ی نزدیکم با باغ‌های نهانند داشته‌ام. بعدها که فرصتی پیش آمد و تجارب تازه‌ای در آن محیط‌ها کسب کردم، آن خاطرات بسیار شیرین کودکی محو شدند.

از این رو نمی‌خواهم در خصوص گنبد کبود نیز این اتفاق بیفتد. من بارها به نهانند رفته و از در و دشت هم دیدن کرده‌ام. بارها از جاده‌ای که از کنار گنبد کبود می‌گذرد با اتومبیل گذشته‌ام (جاده‌ای که اکنون اسفالت است و نیم‌ساعته شما را از نهانند به گنبد کبود می‌رساند، ولی آن وقت‌ها ما یک روز پیاده راه می‌رفتیم تا خودمان را به آن جا برسانیم، مخصوصاً در زمستان که برف و باران جاده‌ی خاکی آن را بی‌وسایل نقلیه غیر قابل تردد می‌کرد.) ولی سعی نکرده‌ام وارد ده بشوم.

از خاطرات آن روزها بگوئید.

همان‌طور که قبلاً گفتم، من از اولین تجربه‌ی معلمی‌ام خاطره‌ی فراوان دارم، ولی به ذکر یکی از آن‌ها اکتفا می‌کنم. وقتی که من وارد گنبد کبود شدم، نه جایی برای کلاس درس داشتم و نه اتاقی برای اسکان خودم. یکی از روستائیان لطف کردند و

آغلی و اتاقکی در اختیار گذاشتند. آغل را به کمک اهالی رُفت و روب و تر و تمیز کردیم و موقتاً به حالت کلاس درس در آوردیم و در اتاقک هم خودم شب‌ها بیتوته می‌کردم.

من از همان اول، به فکر ساختن یک مدرسه بودم. بعد از مدتی تلاش به کمک اهالی و اداره‌ی آموزش و پرورش، در خرمن‌جای ده، یک مدرسه شامل یک حیاط، دو کلاس درس و یک اتاق معلم (یا به قول آن‌ها مدیر) درست کردیم.

برای روز افتتاح مدرسه از بزرگان ده، رئیس آموزش و پرورش، بخشدار و فرماندار نهاوند دعوت کردیم. برای خیر مقدم گویی یکی از دانش‌آموزان خردسال و بسیار ناز کلاس اول را از چند روز پیش تمرین دادم تا متن مختصری را به مناسبت ورود فرماندار و رؤسای دیگر به ده از رو بخواند. پس از ورود آقایان و استقبال از آنان و نواختن ساز و دهل، دانش‌آموز کوچولوی ما روی یک صندلی رفت و شروع کرد به خواندن متن خیرمقدم. به‌رغم تمرین‌های چندروزه و تأکیدها، بالاخره در لحظه‌ی بزنگاه به جای خیرمقدم، گفت «خیر مُقَدَم»، که البته مایه‌ی کف زدن حضار و خنده و شادی شد.

استاد، از گذشته‌هایتان به امروز بر می‌گردیم، لطفاً از فعالیت‌های علمی و آثار و تألیفات خود بفرمایید.

مجموعه‌ی آثار تألیفی، تحقیقی و ترجمه‌ای این جانب، تاکنون (پاییز ۸۲) به تعداد ۱۷ عنوان کتاب و ۲۷ مقاله به شرح زیر است:

کتاب‌ها :

الف - تألیف :

- ۱- روان‌شناسی پرورشی (روان‌شناسی یادگیری و آموزش)
- ۲- اندازه‌گیری و ارزش‌یابی پیشرفت تحصیلی
- ۳- روان‌شناسی تربیتی ، ویژه‌ی دانشجویان دانشگاه پیام نور
- ۴- اندازه‌گیری و سنجش در علوم تربیتی ، ویژه‌ی دانشجویان دانشگاه پیام نور
- ۵- تغییر رفتار و رفتار درمانی : نظریه‌ها و روش‌ها
- ۶- روش تهیه‌ی پژوهش‌نامه در روان‌شناسی و علوم تربیتی
- ۷- روش‌های یادگیری و مطالعه
- ۸- اندازه‌گیری ، سنجش و ارزش‌یابی آموزشی
- ۹- واژه‌نامه‌ی روان‌شناسی و زمینه‌های وابسته (کار گروهی)

ب - ترجمه :

- ۱- فراسوی آزادی و شأن، تألیف بی.ف، اسکینر
- ۲- ویژگی‌های آدمی و یادگیری آموزشی، تألیف بنجامین اس. بلوم
- ۳- رفتار درمانی : کاربرد و بازده ، تألیف آلری و ویلسون (ترجمه با همکاری نسرين پودات و میترا فیض)
- ۴- طبقه‌بندی هدف‌های پرورشی : کتاب اول ، حوزه‌ی شناختی ، تألیف بنجامین اس. بلوم و همکاران (ترجمه با همکاری خدیجه علی‌آبادی)
- ۵- تاریخ روان‌شناسی نوین ، جلد اول و جلد دوم ، تألیف دوان پی . شولتز و سیدنی الین شولتز (ترجمه با همکاری حسن پاشا شریفی ، خدیجه علی‌آبادی و جعفر نجفی زند)

- ۶- زمینه‌ی روان‌شناسی ، جلد اول ، تألیف اتکینسون و همکاران (ترجمه ، کار گروهی)
- ۷- روش‌های مطالعه ، تألیف کی . پی . بالدريج
- ۸- مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری ، تألیف بی آر ، هرگنهان و متیو اچ ، آلسون

## مقاله‌ها:

## الف - پژوهش و تألیف:

- ۱- «کارآیی معلم و تربیت معلم» ، دفتر روستا (نشریه‌ی دانشکده‌ی علوم تربیتی دانشگاه ابوریحان بیرونی ) ، تابستان ۱۳۵۲
- ۲- «مفاهیم و اصول و روش تدریس آن‌ها» ، دفتر روستا ، پاییز ۱۳۵۲
- ۳- «کاربرد ملاک مطلق و نسبی در امتحان و ارزش‌یابی پیشرفت تحصیلی» ، دفتر روستا ، زمستان ۱۳۵۲
- ۴- «سؤال‌های چند انتخابی و نحوه‌ی تهیه‌ی آن‌ها» دفتر روستا ، پاییز ۱۳۵۳
- ۵- «اشاره‌ای به نظریه‌ی یادگیری و نقدی بر کتاب فراسوی آزادی و حرمت» ، مجله‌ی روان‌شناسی ، شماره‌ی ۱۰ ، دی‌ماه ۱۳۵۳
- ۶- «ارزش‌یابی اثربخشی فعالیت‌های آموزشی معلمان به وسیله‌ی دانشجویان» پژوهنده‌ی علوم انسانی و اجتماعی ، شماره‌ی ۱ ، اسفند ۱۳۵۶
- ۷- «طرح‌های پژوهشی تک آزمودنی «فصل‌نامه‌ی تعلیم و تربیت ، شماره‌ی ۱۰ ، تابستان ۱۳۶۶
- ۸- «آموزش به کمک روش‌های تغییر رفتار» ، رشد معلم ، شماره‌های ۱ تا ۸ ، سال تحصیلی ۶۷-۱۳۶۶



- ۹- «درماندگی آموخته شده»، پژوهش در مسائل روانی-اجتماعی، شماره‌ی ۴ و ۵، بهار و تابستان ۱۳۶۹.
- ۱۰- «تعریف و طبقه‌بندی تفکر» دانش‌نامه‌ی، شماره‌ی ۲، تابستان و پاییز ۱۳۶۹
- ۱۱- «ارزش‌یابی دانشجویان از استادان، تا چه اندازه می‌توان به آن اعتماد کرد؟» پژوهش‌های روان‌شناختی، شماره‌ی ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۰
- ۱۲- «استرس و اضطراب از دیدگاه نظریه‌های یادگیری»، پژوهش در مسائل روانی-اجتماعی، شماره‌ی ۶ و ۷، زمستان ۱۳۷۰
- ۱۳- «آموزش معلم محور و آموزش کتاب محور» مجموعه‌ی مقالات اولین سمینار تخصصی آموزش از راه دور، اردیبهشت ماه ۱۳۷۱
- ۱۴- «بازنگری کتاب‌های روان‌شناسی دوره‌ی آموزش متوسطه‌ی عمومی و پیشنهاد طرحی برای آموزش روان‌شناسی به دانش‌آموزان دبیرستانی»، پژوهش‌های روان‌شناختی، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۱ و ۲، تابستان ۱۳۷۲
- ۱۵- «تأثیر موفقیت و شکست تحصیلی بر سلامت روانی دانش‌آموزان»، فصل‌نامه‌ی مدیریت در آموزش و پرورش، شماره‌ی ۶، تابستان ۱۳۷۲
- ۱۶- «ملاک‌های شایستگی معلم»، فصل‌نامه‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی (نشریه‌ی دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی)، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۷۲
- ۱۷- «روش آموزش متقابل، وسیله‌ای برای پرورش راهبردهای شناختی و فراشناختی»، فصل‌نامه‌ی مدیریت در آموزش و پرورش، شماره‌ی ۱۳، بهار ۱۳۷۴

۱۸- «رابطه‌ی منبع کنترل درونی- بیرونی و الگوهای رفتاری تیپ A و تیپ B با افکار خودکشی»، پژوهش‌های روان‌شناختی، دوره‌ی ۳ و ۴، زمستان ۱۳۷۴ (با همکاری ابوالفضل ولی‌نوری)

۱۹- «روش‌های ارزش‌یابی کیفیت فعالیت‌های علمی- آموزشی اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها»، مجموعه مقالات نخستین سمینار آموزش عالی در ایران، آبان‌ماه ۱۳۷۵

۲۰- «مقایسه‌ی اثر بخشی روش آموزشی مبتنی بر یادگیری در حد تسلط با روش‌های متداول آموزشی»، بهبود، مجله‌ی علمی دانشکده‌ی پرستاری، مامایی و پیراپزشکی کرمانشاه، شماره‌ی اول، بهار ۱۳۷۵، (با همکاری نازنین ابراهیمی و ژاسمن شاه‌نظریان).

۲۱- «مقایسه‌ی سبک‌های یادگیری دانشجویان با توجه به جنسیت، مقطع تحصیلی و رشته‌ی تحصیلی»، فصل‌نامه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، سال هفتم، شماره‌ی اول، شماره‌ی پایانی، ۱۹، بهار ۱۳۸۰، (با همکاری مریم حسینی لرگانی).

۲۲- «نظریه‌ی سازندگی یادگیری و کاربردهای آموزشی آن»، فصل‌نامه‌ی تعلیم و تربیت (ویژه‌نامه‌ی روش‌های تدریس)، سال هفدهم، شماره‌ی ۱، شماره‌ی مسلسل ۶۰، بهار ۱۳۸۰.

۲۳- «مقایسه‌ی سبک‌های یادگیری (وابسته به زمینه و ناپسته به زمینه) دانش‌آموزان و دانشجویان گروه‌های علوم انسانی و ریاضی مدارس و دانشگاه‌های شهر تهران»، فصل‌نامه‌ی تعلیم و تربیت، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۸۰ (با همکاری اکبر رضایی)

۲۴- «اثر بخشی آموزش راهبردهای یادگیری بر سرعت خواندن، یادداری، و درک متون مختلف»: فصل‌نامه‌ی تعلیم و تربیت، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۸۲ (با همکاری جواد مجدآبادی).

ب - ترجمه :

- ۱- «چگونگی تشکیل مفاهیم ریاضی در کودکان» (تألیف ژان پیاژه) : ماهنامه‌ی آموزش و پرورش ، شماره‌ی ۶ ، اسفند ۱۳۵۲
- ۲- «تأثیر پژوهش بر فعالیت آموزش و پرورش» (تألیف فردان. کرلینجر): تحقیقات و مطالعات تربیتی ، جلد سوم ، تیر ۱۳۵۷
- ۳- «چه بر سر روان‌شناسی به عنوان علم رفتار آمده است؟» (تألیف بی.اف. اسکینر) : فصل‌نامه‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی (نشریه‌ی دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی)

کدام کتاب‌های شما برنده‌ی جایزه شده‌اند؟

دو تا از کتاب‌های من به عنوان کتاب‌های برگزیده انتخاب شده‌اند. یکی کتاب «تغییر رفتار و رفتار درمانی : نظریه‌ها و روش‌ها» که در رشته‌ی روان‌شناسی در سال ۱۳۷۸ کتاب سال شد و در جشن‌های ۲۲ بهمن، از سوی رئیس جمهوری لوح تقدیر و جایزه به من اعطا شد .

دیگری کتاب «روان‌شناسی تربیتی» ویژه‌ی دانشجویان دانشگاه پیام نور است که در بین مجموع کتاب‌های روان‌شناسی و علوم تربیتی چاپ شده در آن دانشگاه، به عنوان کتاب برگزیده انتخاب شد و در تابستان سال جاری (۱۳۸۲)، در جشنی که به مناسبت چاپ هزار و یکمین عنوان کتاب از سوی دانشگاه پیام نور برگزار شده بود، لوح تقدیر و جایزه‌ی آن از سوی وزیر علوم به این جانب داده شد.

هم چنین یکی از پژوهش‌های این جانب با عنوان «ارزش‌یابی اثر بخشی فعالیت‌های آموزشی معلمان به وسیله‌ی دانشجویان» که در پژوهشکده‌ی علوم انسانی و اجتماعی، شماره‌ی یک، اسفند ۱۳۵۶ گزارش آن به چاپ رسیده، از سوی وزارت فرهنگ و آموزش عالی به عنوان پژوهش برگزیده به دریافت جایزه و لوح تقدیر نائل آمد.

لطفاً بفرمایید دیدگاه‌های روان‌شناسی تربیتی چهره‌های جهانی در واقع چه اندازه عملی و کاربردی بوده‌اند و به خصوص در این جا تا چه اندازه می‌توانند کارساز باشند؟

روان‌شناسی تربیتی یکی از شاخه‌های علمی و کاربردی روان‌شناسی و آموزش و پرورش است که عمده‌ی پژوهش‌های مربوط به مسائل آموزش و یادگیری آموزشگاهی در آن صورت می‌پذیرد و غالب روش‌های آموزش، یادگیری و مسائل تحصیلی دانش‌آموزان را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

توضیح بیش‌تر این مطلب مستلزم ورود به یک بحث تخصصی است که شرح و بسط آن در این مصاحبه نمی‌گنجد. در این جا صرفاً به این گفته بسنده می‌کنم که از برکت تحقیقات روان‌شناسی تربیتی تاکنون بسیاری از مسائل معلمان و دانش‌آموزان، در ارتباط با آموزش و یادگیری، شناخته شده و نکات مبهم فراوانی از آن‌ها روشن شده است.

چه باید کرد تا شخصیت‌های علمی و دانشگاهی نیاوندی، کوتاه مدت یا دراز مدت، برای زادگاهشان سرمایه‌گذاری علمی کنند و به نحوی ادای دین نمایند؟

به نظر من شهرستان نیاوند در صورتی می‌تواند از وجود فرزندان تحصیل کرده و دانشمندش بهره‌برد که شرایط این بهره‌مندی را فراهم نماید. مثلاً اگر امکانات زندگی

مناسب و بیمارستان‌های مجهز در نهاوند باشد، پزشکان متخصص نهاوندی ترجیح می‌دهند در زادگاه خودشان زندگی و خدمت کنند. اگر یک دانشگاه خوب، که در آن رشته‌های علمی موجود باشد، در این شهر تأسیس گردد و شرایط زندگی مناسب باشد امثال بنده شهر خود را برای کار و زندگی ترجیح می‌دهیم.



در غیر این صورت چه خدمتی از دست چون منی برای نهاوند بر می‌آید که با این همه گرفتاری شغلی و زندگی در شهر تهران، فرسوخا به دور از محل تولدم زندگی می‌کنم؟ به جز همین صحبت‌های نوستالژیک و اظهارات غربت مآبانه! به هر حال، همان‌طور که عرض کردم تا شرایط محیطی و کاری و فرهنگی مناسب فراهم نشود نمی‌توان از وجود آنان بهره‌برداری کرد؟

مثال می‌زنم شاید منظورم را بهتر بیان کنم. چند سال قبل (سال‌های دهه ۶۰) در نهاوند یک مرکز تربیت معلم بود. من در آن سال‌ها که بچه‌هایم کوچک بودند و گرفتاری کاری ام این قدرها نبود بیش‌تر به نهاوند می‌رفتم و حتی در تابستان‌ها یکی دو ماهی در نهاوند ساکن می‌شدم. اما در آن سال‌ها هرگز کسی به سراغ من نیامد تا از من بخواهد سری به مرکز تربیت معلم نهاوند بزنم. حال آن‌که در همان وقت‌ها، از مراکز تربیت معلم و دانشگاهی شهرهای دیگر از جمله اصفهان، کرمان، کرمانشاه و غیره با درخواست و تعیین وقت قبلی از من می‌خواستند برای برگزاری کارگاه آموزشی، تدریس ضمن خدمت، سخنرانی و سمینار به شهرشان سفر کنم. این در حالی است که کتاب‌های مرا همه‌ی معلمان می‌خوانند و این کتاب‌ها در همه‌ی مراکز تربیت معلم تدریس می‌شود. حتی بسیاری از دانش‌آموزان دبیرستان که در کتاب‌هایشان نامی از من برده شده‌است مرا به اسم می‌شناسند.

البته فکر نمی‌کنم این موضوع اهمیت داشته باشد. زیرا نهاوند بخشی از ایران است و همه‌ی ما به ایران خدمت می‌کنیم. ولی مشکل شهرستان‌های کوچک ما، توسط امثال من که دورادور بتوانیم یا بخواهیم به آن‌ها سرویس بدهیم حل نمی‌شود. همان‌طور که گفتم، شرایط فرهنگی و محیطی مناسب باید فراهم بشود تا نیروها جذب محل شوند و نیروهای مفید محلی از دست نروند. متأسفانه در زمینه‌های دیگر هم نهاوند نیروهای کارآمد را از دست می‌دهد. شما به مجموعه‌ی چهره‌ها و شخصیت‌هایی که زادگاهشان نهاوند را ترک کرده‌اند نظری بیفکنید تا ببینید چه کسانی هستند. من بین آنان هم استاد دانشگاه می‌شناسم، هم پزشک، هم تاجر و هم صاحبان حرف دیگر.

برای دانشجویان نهاوندی که هم‌اکنون در دانشگاه‌های مختلف ایران و خارج از ایران تحصیل می‌کنند چه پیامی دارید؟

کوشایی و خودباوری رمز توفیق و پیشرفتشان خواهد بود. ضمن این که آرزوی موفقیت برای همه‌ی آنان دارم.

آیا نهاوند به عنوان یک شهر تاریخی و دارای میراث فرهنگی، در مجامع علمی و دانشگاهی ایران و خارج از کشور مطرح می‌شود و جایگاهی دارد؟

متأسفانه در زمینه‌ی تخصص من و در بین هم‌رشته‌ای‌هایم پاسخ منفی است. البته من چون در خصوص تاریخ و میراث فرهنگی تحقیق نکرده‌ام، بحث و نظری در این باره ندیده‌ام. شاید دوستان دیگر، که در مورد تاریخ و فرهنگ تحصیل و تحقیق کرده‌اند، بهتر آگاه باشند.

آداب و رسوم و باورهای مردم نهاوند قطعاً در شکل‌گیری شخصیت مردمش تأثیر دارند. لطفاً دیدگاه خود را در این خصوص بفرمایید.

آداب و رسوم و باورهای مردم نهاوند مسلماً در شکل‌گیری شخصیت مردمش از جمله این جانب تأثیر داشته‌اند. ولی درباره‌ی ویژگی‌های فرهنگی و قومی نهاوند و مقایسه‌ی آن با شهرهای دیگر ایران به خصوص شهرهای هم‌جوار تفاوت خاصی نمی‌بینیم.

مستشرقین و سیاحانی که از نهاوند بازدید کرده‌اند، در مورد ویژگی‌های روحی و روانی مردم آن چه نظریاتی داشته‌اند؟

راستش من در این موارد اطلاع چندانی ندارم، چون رشته‌ی تخصصی من نبوده است.

از نظر روان‌شناسی و تعلیم و تربیت، روحیه‌ی مردم نهاوند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

برای اظهار نظر درست در این باره، تحقیق علمی باید صورت بگیرد که متأسفانه من تاکنون به هیچ تحقیق روان‌شناختی یا روان‌شناسی اجتماعی درباره‌ی نهاوند برنخورده‌ام. من فکر می‌کنم اکنون فرصت مناسبی پیش آمده است تا دانشجویان نهاوندی ما، که در دانشگاه‌ها مشغول تحصیل هستند، پروژه‌های تحقیقی خود را درباره‌ی ویژگی‌های مردم نهاوند انجام دهند و به تدریج زمینه‌ای برای پاسخ‌دادن به سؤالاتی نظیر این سؤال را فراهم سازند.

اما به عنوان یک فرد نهاوندی اگر بخواهم اظهار نظر بکنم، از مردمی سخن می‌گویم که در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ زندگی می‌کردند یعنی زمانی که من دوران کودکی و نوجوانی‌ام را سپری می‌کردم و در نهاوند بودم. مردم آن سال‌ها مردمی بسیار خون‌گرم، جدی، با ریشه و بذله‌گو بودند. برای هرکسی لقبی می‌تراشیدند و برای هر چیزی مضمونی کوک می‌کردند. من هنوز هیچ بیان و کلمه‌ی قصاری را ندیده‌ام که از لحاظ پیام‌رسانی و پرمعنایی به حد ضرب‌المثل‌های نهاوندی برسد. چه آن‌هایی که به قصد مزاح و شوخی گفته می‌شوند و چه آن‌هایی که هدفشان طعنه یا سرزنش است. خوش‌بختانه تعداد زیادی از آن‌ها را استاد امینیان در شماره‌های مختلف فرهنگان چاپ



کرده‌اند. البته خوب ترهایشان را هم می‌توانید از پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها سراغ بگیرید تا آن‌ها را یواشکی و در گوشه‌ی برایتان بازگو کنند!

مشکل اعتیاد خانمان برانداز را در میان قشر عمدتاً جوان نهاوند چگونه می‌بینید و راه حل چیست؟

متأسفانه مشکل اعتیاد یک مشکل ملی شده است و به نهاوند اختصاص ندارد. دلایل متعددی برای آن می‌توان یافت که اظهار نظر درست درباره‌ی آن، منوط به بررسی‌های جامع و عمیق است. من در مورد علل اعتیاد در ایران و نهاوند سررشته‌ی زیادی ندارم و کسب اطلاع نکرده‌ام، چون در حوزه‌ی تحقیقات من نیست. اما آن‌چه که مسلم است در بروز این مشکل دو عامل عمده دخیل‌اند. یکی بیکاری و بی‌امیدی و دیگری نبود تفریح و سرگرمی سالم که متأسفانه هر دو دامن‌گیر جوانان ما هستند.

ببینید اصولاً نیاز به سرگرمی و صرف اوقات فراغت از آن کسانی است که یا بیکارند یا وقت مازاد بر کار دارند. انسان‌هایی که یا برای تأمین معاش، یا به سبب علاقه و اشتیاق زیاد به کار، تمام مدت بیداری را مشغول هستند، وقت زیادی ندارند که مجبور باشند آن را با فعالیت‌های دیگر، مثل اعتیاد یا بازی‌های خطرناک پر کنند. اما وقتی که شخص بیکار باشد، طبعاً باید به فکر پر کردن اوقات بیکاری بيفتند.

بشر از زمانی به سرگرمی‌ها و بازی‌ها و قمار و اعتیاد و فحشا و مانند این‌ها روی آورد که علاوه بر کار مفید و مورد نیاز برای گذران زندگی با وقت اضافی مواجه شد و لازم داشت این وقت اضافی را به گونه‌ای پر کند. انسان ذاتاً به گونه‌ای بار نیامده است که بتواند بیکار و بی‌آزار برای مدتی طولانی در گوشه‌ای بنشیند.

بنابراین ، جوان اگر بیکار باشد یا کارش به گونه‌ای باشد که وقت اضافی بیاورد مجبور خواهد شد این وقت اضافی را پر کند. حال اگر شد با اصطلاحاً تفریحات سالم، اگر نشد با هرگونه سرگرمی دیگر خود را سرگرم می‌سازد. این ویژگی ذاتی انسان است. پس برای جلوگیری از انحرافات و رفتارهای مخرب لازم است جوانان را با کار مفید و تفریحات سالم مشغول سازیم.

خود جناب عالی ساعات فراغتتان را چگونه می‌گذرانید؟

راستش من ساعات فراغت زیادی ندارم. چون که، به خلاف بعضی مشاغل دیگر، خوش‌بختانه کار و شغل من برای من از جذابیت و سرگرمی جدا نیست. من، چه در دانشکده باشم چه در خانه، وقتی از کارهای جاری مربوط به تدریس فارغ می‌شوم، غالباً به مطالعه می‌پردازم.

خواندن کتاب‌های علمی (روانشناسی) و داستان و شعر بزرگ‌ترین سرگرمی من است. البته از کارهای غیر علمی هم لذت می‌برم. سال‌هاست که هفته‌ای یک‌بار (معمولاً جمعه‌ها) کوه می‌روم. در منزل هم انجام دادن اصطلاحاً خرده‌کاری‌ها را دوست دارم. مثلاً ورفتن به ماشین، تعمیرات جزئی، خرده‌کاری نجاری و مانند این‌ها. آخر من در کودکی، زمانی که دانش‌آموز دبستان و سیکل اول بودم، تابستان‌ها و روزهای تعطیل را در مغازه‌ی نجاری بستگانم شاگردی می‌کردم. از آن روزها تجربیاتی دارم و وقتی ضرورتی پیش می‌آید و کاری است که در خانه معطل مانده است آن را خودم انجام می‌دهم.

استاد ظاهراً عکاسی هم می‌کنید. به نظر می‌رسد این عکس زیبای پشت جلد کتاب روان‌شناسی پرورشی از خودتان باشد؟

بله. آن عکس را خودم گرفته‌ام. ولی خیلی برای عکس برداری وقت صرف نمی‌کنم. آن عکس پشت جلد داستان خودش را دارد. چند سال پیش در فصل اردیبهشت یک روز که در کوه پایه‌های بالای پونک، بالای خانه‌مان، مشرف به دره‌ی حصارک به کوه رفته بودم، منظره‌ی آن درخت که از دل سنگ درآمده بود نظرم را جلب کرد. اتفاقاً در آن ایام ویرایش تازه‌ی این کتاب (روان‌شناسی پرورشی) آماده‌ی چاپ می‌شد و من به فکر طرح روی جلد برای آن بودم. ناگهان به نظرم رسید گذاشتن عکس آن درخت، که از دل آن صخره درآمده، در آن محیط آماده‌ی پر گل و گیاه برای چنین کتابی طرح قشنگ و گویایی می‌تواند باشد. از این رو هفته‌ی بعد دوربین عکاسی را به کوه بردم و چند عکس از جهات مختلف آن درخت گرفتم و تحویل طراح دادم. این که می‌بینید حاصل آن تصادف و اتفاق است.

برای حفظ گویش، آداب و رسوم و میراث فرهنگی نهاوند چه توصیه‌هایی دارید؟

اگر منظورتان ثبت و ضبط آن‌هاست، به نظر من کاری که شما می‌کنید بسیار ارزشمند است و باید در مقیاس وسیع‌تر و با امکانات بیش‌تری ادامه یابد. اما اگر منظورتان زنده نگاه داشتن گویش نهاوندی است که متأسفانه هیچ راهی به ذهن من نمی‌رسد.

شرایط جهانی به گونه‌ای است که با وجود وسایل و امکانات ارتباطی و تبادل فرهنگی، آن‌هم در حجم زیاد، فرهنگ‌های بزرگ فرهنگ‌های کوچک را در خود

حل می‌کنند. با این روندی که جهان در پیش گرفته گمان می‌کنم طولی نخواهد کشید که همه‌ی جهانیان به هم شبیه بشوند و البته شبیه‌تر به فرهنگ‌های غالب. آن زمان‌هایی که جمعیت‌ها در محیطی بسته بودند و نفوذ فرهنگی بیگانه میسر نبود، گذشته است. امروز با بودن این همه روزنامه، کتاب، برنامه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای و ارتباط اینترنتی و نیز امکانات مسافرتی، که به کمک آن‌ها شما می‌توانید در ۲۴ ساعت کره‌ی زمین را دور بزنید، دیگر افسانه‌ی چین و ماچین و چشمه‌ی آب حیاتی که اسکندر مقدونی را به دنبال خود به کام مرگ کشید، جذابیت ندارد.

استاد، فرزندان‌تان نسبت به نیاوند چه احساسی دارند و آیا به آن‌جا آمد و رفت می‌کنند؟

بچه‌های من (یک دختر و یک پسر) گرچه در تهران بزرگ شده‌اند، اما آشنایی لازم با فرهنگ و مردم نیاوند دارند. زیرا در دوران کودکی‌شان یعنی زمانی که دانش‌آموز دبستان و دبیرستان بودند، ما سالی یکی دو ماه را در نیاوند سر می‌کردیم. همین سبب شد که هم گویش نیاوندی را خوب می‌فهمند و با آن حرف می‌زنند و هم به نیاوند به خصوص باغ و صحرای آن علاقه‌مندند.

پسر من که پزشک است برای گذراندن طرح دوساله‌ی خود داوطلبانه عازم نیاوند شد و زمستان سال ۸۱ دو ماه در بیمارستان شهید حیدری نیاوند خدمت کرد و خیلی هم به کارش علاقه‌مند بود. ولی متأسفانه شرایط ادامه‌ی کار در آن‌جا، رضایتش را جلب نکرد و اجباراً از نیاوند بیرون آمد و فعلاً مانده‌ی طرح پزشکی‌اش را در کرج می‌گذراند.

## همسران نسبت به نیاوند چه احساسی دارند؟

بهرتر است این سؤال را خود ایشان جواب دهند. اما تا آنجا که من می دانم و تجارب دوران زندگی مشترکمان نشان داده است ایشان از من نیاوندی تر هستند. من و همسرم خانم دکتر خدیجه علی آبادی زمانی که من دانشجوی سال آخر دانشسرای عالی سپاه دانش بودم و ایشان تازه وارد آن دانشسرا شده بودند با هم آشنا شدیم و به فاصله‌ی یک سال پس از آن ازدواج کردیم.

ایشان، هم قبل از رفتن ما به آمریکا به نیاوند آمدند و هم، بعد از بازگشتمان از آمریکا مرتباً با من به نیاوند آمده اند و هنوز هم به این کار ادامه می دهند. ایشان مثل من و فرزندانمان به باغ و صحرای نیاوند بسیار علاقه مندند و با مردم نیاوند و بستگان من رابطه‌ی صمیمانه و بسیار خوبی دارند. همین جا اضافه کنم که ایشان متولد شیرازند و تا پیش از ورود به دانشگاه در شیراز زندگی می کرده اند. اما تقدیر روزگار چنین بوده است که ما بیش تر از این که به شیراز سر بزنیم از نیاوند دیدار می کنیم.

ایشان نیز استادند و با وجود مشغله‌های فراوان کاری و زندگی خانوادگی بعضی وقت‌ها بیش تر از من مشتاق سفر به نیاوند و دیدار از دشت و صحرای آن هستند.

خانم دکتر علی آبادی با من چهار سال غربت را در آمریکا سر کردند. در بازگشت به ایران در دانشسرای عالی سپاه دانش، جایی که خود من استاد بودم، فوق‌لیسانس گرفتند و در سال‌های اخیر در دانشکده‌ی روان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی دکتری روان‌شناسی را به پایان رسانیدند و هم‌اکنون در این دانشکده مشغول تحصیل و تدریس هستند.

### با خانم دکتر علی آبادی کار علمی مشترک انجام داده‌اید؟

بله. دوتا از ترجمه‌های خوبی که در فهرست آثار، قبلاً به اطلاع رساندم، با همکاری ایشان انجام گرفته‌است. یکی از آن‌ها کتاب معروف «طبقه‌بندی هدف‌های پرورشی» تألیف بنجامین بلوم و چند تن دیگر از مریبان برجسته‌ی آمریکایی است و کتاب دیگر «تاریخ روان‌شناسی نوین» است که توسط بنده، خانم و آقایان دکتر حسن پاشا شریفی و دکتر جعفر نجفی زند به فارسی برگردانیده شده‌است.

ایشان مستقلاً نیز کارهای علمی انجام داده‌اند که عمده‌ترین آن‌ها یکی تألیف کتاب درسی «تکنولوژی آموزشی» برای دانشجویان دانشگاه پیام نور و دیگری ترجمه‌ی کتاب «اصول طراحی آموزشی» است.

البته محصول مهم زندگی مشترک من و همسرم که خیلی هم به آن‌ها افتخار می‌کنیم دختر و پسرمان هستند.



### چگونه می توان جوانان نهاوندی را به مطالعه علاقه مند کرد؟

بهرتر است بگوییم چگونه می توان جوانان ایرانی را به مطالعه علاقه مند کرد؟ زیرا بی علاقه گی به مطالعه تنها مشکل جوانان نهاوندی نیست، مشکل کلی است. من در توضیح یکی از سؤال های قبلی شما گفتم مطالعه و یادگیری نیازمند انگیزه است. انجام هر کاری انگیزه می خواهد، دلیل می خواهد. ما اگر دلایل و انگیزه های لازم را برای جوانان فراهم کنیم و به آنان نشان دهیم که مطالعه کردن و یاد گرفتن علم و دانش مثمر ثمر خواهد بود، در آن صورت برای یادگیری و به تبع آن مطالعه کردن، علاقه مند می شوند.

بهرتر است در این خصوص خاطره ی دیگری از معلمی ام در روستای «گنبد کبود» برای شما تعریف کنم، تا اهمیت انگیزه داشتن روشن تر شود. در دوره ی سپاه دانش، از سوی اداره ی آموزش و پرورش به ما اصرار می کردند که علاوه بر کلاس روزانه، کلاس شبانه نیز برای باسواد کردن بزرگسالان تشکیل دهیم. من در این باره خیلی سعی کردم ولی به جز تعدادی نوجوان، که هنوز در سن و سال تحصیل در کلاس های روزانه بودند، اما به سبب اشتغال به کار کشاورزی و دامداری، وقت شرکت در کلاس های روزانه را نداشتند و ناگزیر عصرها برای سوادآموزی به مدرسه می آمدند، نتوانستم هیچ یک از بزرگسالان را جذب کلاس های شبانه ام بکنم.

یک روز یکی از اهالی ده به من رسید و گفت «آقای مدیر چرا شبی پیش ما نمی آیی تا با هم گپی بزیم؟» گفتم «فلانی من شبها کلاس دارم. چرا شما به مدرسه نمی آید تا هم سواد یاد بگیرید و هم یکدیگر را بیش تر ببینیم؟»

گفت ای آقا، سواد به چه درد من می خورد، همین بچه ها که می آیند کافی است. آن ها شاید روزی سواد به کارشان بیاید. سر بازی می روند و دست کم خواهند توانست نامه ای به ده بفرستند یا نامه های رسیده شان را خودشان بخوانند. ولی من به سواد چه نیازی دارم؟

من در آن زمان جوان بی تجربه ی بیست و یکی دو ساله ای بودم و نتوانستم جواب سؤال ایشان را بدهم و به اصطلاح برای سوادآموزی اش انگیزه ای پیدا کنم. قطعاً اگر آن پیر مرد انگیزه می داشت از آمدن به کلاس شبانه خودداری نمی کرد. به هر حال ایجاد انگیزه بسیار مهم است. جای شگفتی خواهد بود اگر بگویم متأسفانه الآن هم که متجاوز از شصت سال از عمرم گذشته است و به عنوان استاد تعلیم و تربیت تدریس می کنم، جوابی برای چنان سؤالی ندارم. علوم انسانی

بله اگر می توانستم بگویم پدر این چه فرمایشی است؟ شما اگر سواد داشته باشید خودتان بروشورهای ابزار و کالاهای کشاورزی تان را مطالعه می کنید و بیش تر از آن سر در می آورید. اگر سواد داشته باشید، مجله ی مخصوص کشاورزی و دامداری را که مرتباً برایتان ارسال می شود، شخصاً می خوانید و می فهمید و لازم نیست از کسی دیگر خواهش کنید تا شما را راهنمایی کند. اگر سواد داشته باشید در ارسال نامه برای مراکز



ترویج و ارشاد کشاورزی بخش یا منطقه‌تان بیش‌تر می‌توانید کمک دریافت کنید و ... در این صورت امکان داشت که او را قانع کنم که سواد برایش چیز مفیدی است . شما هم اگر توانستید جوانانتان را با دلایل منطقی قانع کنید که مطالعه و دانش‌اندوزی و تحصیل علم قطعاً چیز خوبی است و اکنون جوانان تحصیل کرده و دانشگاه رفته و علم‌اندوخته‌ی ما خوشبخت هستند و هیچ مشکلی برای اشتغال و زندگی کردن ندارند، آن وقت آن‌ها را به درس خواندن و مطالعه علاقه‌مند کرده‌اید .

توصیه‌ی جناب عالی به معلمان نهاوندی در خصوص آخرین یافته‌های موفق تربیتی جهان چیست؟

جواب این سؤال بسیار شبیه جواب سؤال قبل است . معلمان ما باید مطالعه کنند و به یافته‌های علمی دسترسی پیدا نمایند تا طبق موازین جدید علمی و تربیتی به تربیت فرزندان نهاوند همت گمارند . اما این کار دو پیش شرط دارد: یکی وجود منابع علمی معتبر و در دسترس بودن آن‌ها، دوم انگیزه داشتن برای این کار است .

لازم است آموزش و پرورش شرایطی را فراهم کند که معلمان مطلع و دارای دانش روز و دلسوز و زحمت‌کش تشویق و ترغیب شوند و در ازای وقتی که صرف آماده کردن خود برای خدمت به دانش‌آموزان می‌کنند پاداش دریافت نمایند . معلمان ما باید از لحاظ درآمد تأمین باشند و از لحاظ شغلی امنیت داشته باشند . هم‌چنین از لحاظ

اجتماعی مورد احترام باشند تا به کارشان دل بدهند و خود را برای هرچه بهتر شدن آماده کنند.

هم چنین وظیفه‌ی آموزش و پرورش است که امکانات بهسازی معلمان را فراهم آورد. از جمله‌ی تهیه‌ی منابع علمی و در اختیار معلمان گذاشتن آن‌ها، تشکیل کلاس‌های آموزشی ضمن خدمت، تدارک سمینارها و سخنرانی‌ها و برپایی کارگاه‌های متنوع آموزشی است.

دانشجویان نهاوندی برای این که در تهران و سایر شهرهای دانشگاهی با استادان همشهری خود، از جمله با جناب عالی، ارتباط علمی و مشورتی داشته باشند چگونه اقدام کنند؟

به نظر من وجود یک انجمن علمی - فرهنگی نهاوندی‌های مقیم تهران برای این کار مفید است. البته مؤسسه‌ی فرهنگی علیرادیان نسبتاً کارساز بوده است، اما اگر شرایطی فراهم شود که مثلاً یک روز در هفته یا در ماه یک همایش آزاد و بدون قید و شرط و بدون سخنرانی و صرفاً برای جمع شدن همشهری‌ها دور هم و دید و بازدید و صرف یک چای ساده تشکیل شود منظور را شاید برآورده سازد.

ضمناً اتاق خود من در دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی واقع در خیابان کارگر جنوبی (تلفن ۶ و ۵۴۷۰۰۵) به روی همه‌ی دانشجویان به ویژه همشهریان باز است. من بسیار خوشحال می‌شوم، اگر کسی از دوستان همشهری - البته با اطلاع قبلی - بخواهد مرا ببیند و در موردی که بتوانم کمکش کنم با من مشورت نماید.

به عنوان یک استاد تعلیم و تربیت دانشگاه، فرزندان خود را به چه نوع فعالیت‌های درسی و غیر درسی تشویق می‌کنید؟

فرزندان من اکنون بزرگ شده‌اند و تحصیلات دانشگاهی را تمام کرده‌اند و نیاز خاصی به توصیه‌های من ندارند. اما آن وقت‌ها که کوچک‌تر بودند و نیاز به هدایت و سرپرستی داشتند من و مادرشان تمام کوششمان را صرف تربیت آن‌ها می‌کردیم. البته کار خاصی نکرده‌ایم. آن‌ها علاقه‌ی به درس و تحصیل را مستقیماً از ما الگو برداری کردند. وقتی در خانه‌ای عمده‌ی سرگرمی‌ها، خواندن و مطالعه و ور رفتن با کتاب است، راه دیگری برای صرف وقت نمی‌ماند. آن‌ها ما را الگو قرار دادند و مثل خودمان بار آمدند. من یک زندگی برنامه‌ریزی شده و با انضباط برای خودم و فرزندانم فراهم کردم و نگذاشتم وقتان برای کارهای غیر مفید هدر برود. از ثمره‌ی آن هم خوش‌بختانه راضی هستم.

معلمان و مدیران نیاوندی در جلسه‌ی چندسال پیش جناب‌عالی زیاد بهره بردند و مشتاق‌اند این جلسات ادامه داشته باشد، نظر تان چیست؟

من هم در آن جلسه از دیدن دوستان همکار و همشهری‌ام خیلی لذت بردم. ادامه‌ی آن جلسات وابسته است به فراهم آمدن شرایطی که مسئولان محترم آموزش و پرورش نیاوند اختیار تدارک آن را دارند.

برای توسعه‌ی آموزش عالی نهند چه پیشنهادهایی دارید و تأسیس چه رشته‌هایی را لازم می‌دانید؟

لازم است شرایط مناسب برای ایجاد دانشگاه و مراکز آموزش عالی فراهم آید. از جمله وجود محیط‌های فیزیکی مناسب و امکانات جذب استادان. یکی از مشکلات شهر نهند این است که در شرایط موجود امکان جذب تحصیل کرده‌ها را ندارد و با نداشتن فرودگاه و دور بودن از مراکز علمی مثل تهران امکان تردد استادان هم وجود ندارد. البته اگر شرایط ایجاد و گسترش آموزش عالی فراهم آید، بسیاری از رشته‌های دانشگاهی را می‌توان در نهند دایر کرد. از جمله کشاورزی، دام‌پروری، تهیه و نگهداری مواد غذایی، اقتصاد، صنایع دستی، روان‌شناسی و علوم تربیتی.

مؤسسه‌ی فرهنگی علمیرادیان را در جهت توسعه‌ی فرهنگی نهند چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بدون تعارف به نظر من مؤسسه‌ی فرهنگی علمیرادیان تاکنون در جهت توسعه‌ی فرهنگی نهند اقدامات مهمی انجام داده است. همین فصل‌نامه‌ی فرهنگیان فعلاً بهترین وسیله‌ی ارتباط فرهنگی بین نهندی‌هاست. به هر حال، ثبت و ضبط آثار علمی همشهریان و شناسایی آداب و رسوم بعضاً از یاد رفته به نسل جوان کاری سودمند است. همایش‌هایی نیز که تاکنون تشکیل داده بسیار مفید و مؤثر بوده است. من برای مسئولان و کارکنان این مؤسسه توفیق هرچه بیش‌تر را آرزو می‌کنم.

### چه پیشنهاد‌های اصلاحی برای ارتقای کیفی فصل‌نامه‌ی فرهنگیان دارید؟

به نظر من فصل‌نامه تاکنون خیلی خوب بوده است. البته برای این که بتوانید از میزان تأثیر آن برخوردار شوید و درجه‌ی توفیقی که نصیبش شده اطلاعات جامع‌تری به دست آورید، بهتر است یک نظرسنجی گسترده‌تر انجام دهید. این بهترین طریق ارزش‌یابی از پیشرفت کار مجله و کسب دیدگاه‌ها و پیشنهاد‌های خوانندگان برای بهبود آن است. اما پیشنهاد خود بنده این است که قدری دامن‌های کار مجله را گسترش دهید. درست است که فصل‌نامه‌ی فرهنگیان ویژه‌ی نهادی و نهادی‌شناسی است، ولی هیچ معنی وجود ندارد که در هر شماره یکی دو مقاله و مطلب را هم درباره‌ی مسائل کلی‌تر مربوط به ایران و حتی جهان مطرح کند به گونه‌ای که به طور غیر مستقیم سطح دانش و بینش خوانندگان را بالا ببرد. زیرا هیچ مشکلی خاص شهرها نیست و همه‌ی مسائل و مشکلاتی که دامن گیر ما در نهادهاست در سایر شهرها و فرهنگ‌ها هم آثار آن را می‌توان یافت. بنابراین اگر محقق‌ی برای مثال مسئله‌ی جوانان را در کل مملکت تحقیق کرده باشد، که نهادها هم جزئی از آن است و در مجله‌ی فرهنگیان مقاله‌ی او به چاپ برسد کاری بسیار ارزشمند خواهد بود. مضاف بر این، پرداختن تنها به مسائل نهادی شما را محدود می‌کند و مطالب مجله ممکن است از کیفیت لازم برخوردار نگردد. گمان نمی‌کنم درج مطالب کلی‌تری، که مستقیماً به نهادی ربطی ندارد، در مجله‌ی مربوط به نهادی خلاف قاعده باشد.

ضمن تشکر از پذیرفتن این مصاحبه ، لطفاً اگر مورد خاصی مطرح نشده است و طرح آن را برای خوانندگان مفید می‌دانید، توضیح دهید.

به گمانم چیزی از یاد نرفته. آخرین مطلبی که مانده است به عرض برسانم آرزوی توفیق هرچه بیش تر برای شما دوستان همشهری در مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرادیان و آرزوی بهروزی و سعادت برای همه‌ی دوستان همشهری‌ام در نهاوند و خارج از نهاوند است. از این که این فرصت را برای من فراهم آوردید تا خاطرات گذشته‌ام را مرور نمایم و چند ساعتی در فضای نهاوند تنفس کنم بسیار سپاس گزارم.



شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی